

صنفی ، اجتماعی ، فرهنگی

سومین شماره ، پاییز ۱۳۹۹

خط قرمز

در این شماره :

سکوتی تلخ ؛ به بهانه آبرو ، به بهای قربانی بیشتر

بهرام که گور می گرفتی همه عمر ...

نیمسال دوماهه ؛ شاهکار آموزشی دیگر !

کافه فیلم

دریایی از معانی در یک کوزه

کتاب خانه ای از جنس صفر و یک



دانشگاه گیلان
معاونت فرهنگی و اجتماعی



فصل نامه ی دانشجویی خط قرمز

سومین شماره ، پاییز ۱۳۹۹



مدیر مسئول و سردبیر : **میلاد دهقانی**

دوستانی که در این شماره با قلمشان ما را مفتخر کردند :

سرکار خانم مینا آذرپور ، جناب آقای حمید شاهسون ، جناب آقای کیانوش عادتی

فهرست

بخش صنفی :

سکوتی تلخ ؛ به بهانه آبرو ، به بهای قربانی بیشتر ۳

نیمسال دوماهه ؛ شاهکار آموزشی دیگر ! ۵

بخش اجتماعی و فرهنگی :

بهرام که گور می گرفتی همه عمر ۸

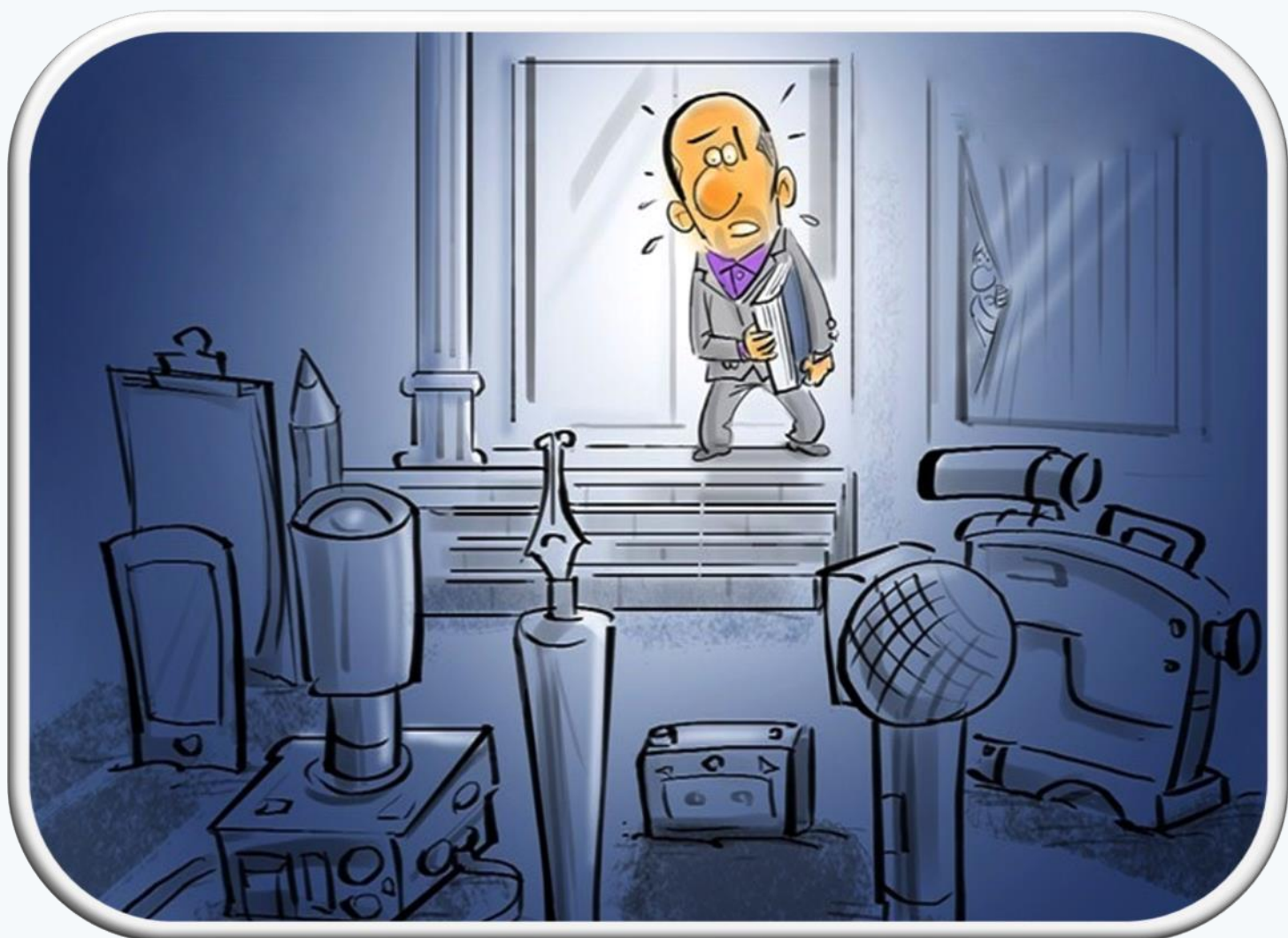
دریایی از معانی در یک کوزه ۱۱

کافه فیلم ۱۴

کتاب خانه ای از جنس صفر و یک ۱۸

بخش صنفی

جایی که



سر مقاله : سکوتی تلخ ؛ به بهانه آبرو ، به بهای قربانی بیشتر (اشاره ای به قصه ی پرغصه ی تجاوزات سریالی)



موضوعی که در این یادداشت قصد بیان آن را داریم ، به دلیل اهمیت و پیچیدگی زیاد ، شایسته است که در قامت یک موضوع و معضل بزرگ اجتماعی و فرهنگی عنوان شود . به این امید که بیان آن ، سبب بیرون آمدن بیشتر این موضوع تلخ و پرتکرار از تاریکخانه ها گردیده و هیچ گونه بستر و شرایط مساعدی برای اشاعه آن در محیط دانشگاه باقی نماند .

قصه ی پرغصه ی تجاوزات جنسی به بانوان و آزار و اذیت آنان ، دیربازی است که در طول تاریخ گریبان گیر جوامع بشری بوده است . امید می رفت که با تدوین قانون و متمدن شدن جوامع بشری ، این مشکل هم ریشه کن شود ولی شوربختانه این اتفاق رخ نداد و این تعدی و گستاخی جنس مذکر با پیشرفت تمدن و ساختار جوامع ، هر بار با شکل و شیوه ای جدید سربرآورد . من جمله ی شنیع ترین این روش ها ، تجاوزات جنسی یک شخص یا یک گروه به صورت سریالی و مداوم می باشد . جنایتی که امروزه اغلب قوانین مدون به شدت مقابل آن موضع گیری کرده و شدید ترین مجازات ها را مستحق آن می دانند . لازم به ذکر است که این شیوه در جوامع سنتی و متعصب بیش تر از سایر روش ها به کاربرده می شود که مهم ترین دلیل آن نیز مشخص است ؛ سکوت ! در جوامع سنتی ، به دلیل تابوها و تعصبات فراوان پیرامون بیان موضوعات جنسی به خصوص از ناحیه ی

دختران و بانوان ، تناقض و دوگانگی قدرت مند حفظ آبرو یا اعاده ی حیثیت به تدریج ریشه دوانده است به گونه ای که اغلب قربانیان تجاوزات جنسی را به سکوت وامیدارد تا شکایت و پیگیری قانونی ! این سکوت تلخ و اجباری نیز افراد مریض از لحاظ جسمی یا روانی و جانیان بالقوه را تحریک به بالفعل کردن افکار شومشان می کند و در واقع حاشیه امنی برای آنان فراهم می سازد .

شخص متجاوز هنگامی که با کمی ارعاب از بردن آبرو ، به راحتی با سکوت قربانی و عدم پیگیری او مواجه می شود ، طبیعی است که در آینده به سراغ قربانی دیگر برود و تجاوزات خود را به صورت سریالی و عادت گونه ادامه دهد .

این سکوت اجباری و غلط شکل گرفت . زمزمه ها و اتهاماتی که با اثبات شدنشان در تهران که منجر به پیگیری قضایی متهم مربوطه نیز گردید .

اگر در مقابل این قبیل رفتار ها و عدم پاسخ گویی ها سکوت شود ، منجر به یک عادت می شود که حاشیه امنی را برای متخلفان فراهم می سازد . لازم به ذکر است که سکوت و عدم پاسخ گویی و یا حتی تکذیب نکردن مستدل این گونه اتهامات ، دردی را دوا نکرده و تنها به چرکین تر شدن این زخم عمیق می انجامد . همچنین می توان گفت که همه ی محیط ها و سازمان های اجتماعی می بایست نکات مراقبتی و احتیاطی پیرامون این پدیده را مدنظر قرار بدهند اما درجه ی حساسیت آن در محیط آکادمیک دانشگاه بسیار بیشتر است و هوشیاری ویژه و برخورد قاطع مسئولین دانشگاهی را می طلبد .

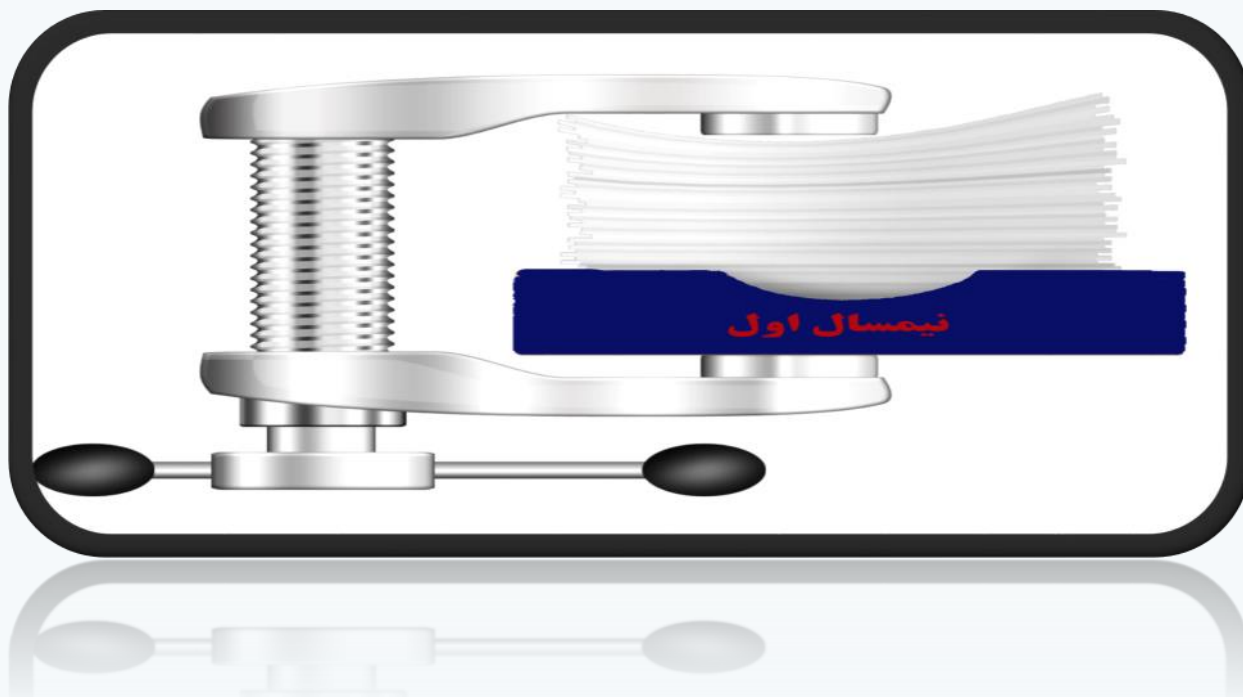


البته نمی توان با قطعیت شخص قربانی را برای این سکوت ملامت کرد و مقصر دانست . بلکه مقصر اصلی این امر را باید در ارزش های فرهنگی و اجتماعی جامعه پیدا کرد . ارزش هایی که در قالب عادت ها ، سنت ها ، ضرب المثل ها و ... خود را نشان می دهند . برای مثال با دیدن این همه جنایات و زشتی های رنگارنگ در اطرافمان ، باید کمی به فکر تعدیل قضاوت کردن هایمان هم باشیم و همیشه کرم را از خود درخت یا ضرب المثل هایی امثال این ندانیم .

باید اندکی در افکاری مانند اینکه شخص قربانی خود موجب تحریک متجاوزگر گردیده پس به گونه ای خود او هم مقصر می باشد ، بازنگری کنیم زیرا این افکار غلط تنها منجر به همان سکوت تلخ و اجباری قربانیان می گردد . همان گونه هم که امیل دورکیم ، از نظریه پردازان مشهور علوم اجتماعی ، معتقد است ؛ سکوت در مقابل کج روی های اجتماعی موجب بهبود یا عدم تکرار آنها در جوامع نشده بلکه بیان آشکار این کج روی ها به نکات مثبتی مانند تصریح و تقویت شدن هنجارها و ایجاد همبستگی اجتماعی برای مقابله با کج روی ها می انجامد . البته غالبا این گونه است که اگر یکی از قربانیان دل و جرات شکستن این تابوهای غلط را پیدا کند و به شرح ما وقع نزد مراجع رسمی و یا در رسانه های جمعی بپردازد ، بقیه نیز قوت قلب گرفته و این سکوت را می شکنند .

برای مثال می توان به سیلی که در اواخر بهار و اوایل تابستان همین امسال در توییتر و اینستاگرام به راه افتاد و پرده از دو سیر تجاوزات سریالی برداشت ، اشاره کرد . سیلی که شروع آن توسط یکی از همین قربانیان خسته از

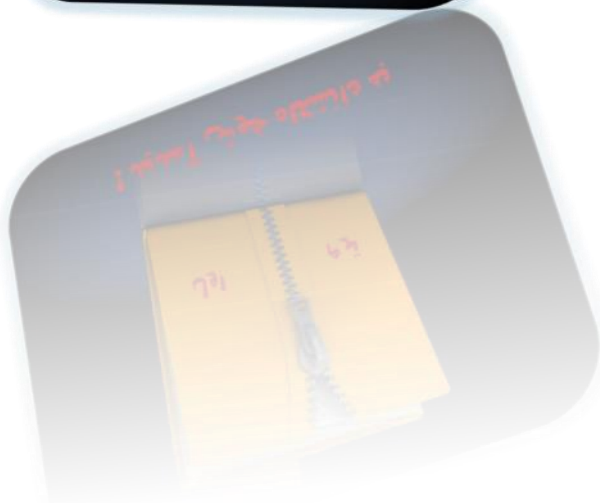
نیمسال دو ماهه ؛ شاهکار آموزشی دیگر ! (بیان مشکلات اولین ترم تحصیلی که برای دانشجویان نوورود کارشناسی و کارشناسی ارشد به وجود آمد)



سایر دانشجویان به آن گرفتار می باشند ، مواردی از قبیل ناهماهنگی های سازمان سنجش و استرس ناشی کنکور و همچنین ورود به فضایی جدید و عدم آشنایی آنان با مقتضیات محیط دانشگاه و اساتید برای دانشجویان کارشناسی و سنگینی دروس در روش آموزش مجازی برای دانشجویان کارشناسی ارشد می باشد . بی برنامه گی سازمان سنجش و تعویقات مکرر زمان کنکور از طرفی و عدم هماهنگی وزارت علوم با سازمان سنجش از طرفی دیگر ، موجب شد که عملا این دانشجویان اولین نیمسال تحصیلی خود را در آذرماه شروع کنند . با این حال همه امیدوار بودیم که وزارت علوم برنامه ای برای این تاخیر در شروع ترم از قبل چیده است و آمادگی آن را دارد .

مساله دانشجویان جدیدالورود و نیاز به تدابیر ویژه آموزشی برای آن ها در این شرایط خاص کرونایی ، از چنان اهمیتی برخوردار است که در شماره قبلی همین نشریه نیز تیرتری به آن اختصاص داده شد و ابراز امیدواری گردید که مسئولان آموزشی با راه حل های راه گشا به استقبال این دانشجویان بروند و اندکی در این شرایط از استرس آنان بکاهند . اما متاسفانه همچون دفعات مکرر پیشین ، باز هم این امید واهی ضایع گردید و نه تنها مشکلی حل نشد ، بلکه مانعی جدید به موانع پیشین این دانشجویان اضافه گردید و باعث ازدیاد فشار روانی آنان شد ! همان طور که در یادداشت شماره قبل نیز بیان گردید ، مشکلات ویژه ای که دانشجویان نوورود علاوه بر معضلات

شخصی و هر نهادی به اصطلاح خر خویش را میراند و کوچک ترین گوشه چشمی هم به قانون و مردم جامعه ندارد ؟ پس چرا مسئولان مذکور باید برای دانشجو جماعت اهمیتی قائل شوند و یا اصلا به حرف او گوش فرادهد !؟



لیکن باز هم اشتباه می کردیم و مسئولان خدوم وزارت عتف با کمال خونسردی اعلام نمودند که دانشجویان و اساتید باید در این فرصت باقی مانده یعنی دو ماهه ، خود را به پایان نیمسال دانشجویان سایر ورودی ها برسانند !

حال فرض کنید دانشجویان نوورود کارشناسی که اغلبشان تا کنون تجربه ای از فضای دانشجویی و دانشگاه نداشته اند و هیچ یک از اساتید و همکلاسی هایشان را هم نمی شناسند ، تنها مجبوراند در طی دوماه همه دروسی را که در حالت عادی برای ۶ ماه تعریف شده است از یک سامانه ی پر از مشکل که در ترافیک بالا به طور کلی قفل می کند ، آموزش ببینند و در آخر در همان سامانه امتحان هم بدهند ! دانشجویان کارشناسی ارشد هم به دلیل سنگین بودن حجم دروس ، لاجرم باید در این دو ماه با فشارهای زیادی که اساتیدشان به آن ها وارد می کنند ، بسوزند و بسازند . زیرا اساتید هم می خواهند بنابر ابلاغیه ی های وزارت علوم و دانشگاه عمل کنند و برای این کار نیز راهی جز فشار بیشتر بر دانشجویان پیدا نمی کنند !

ای کاش در این شوربایی که سازمان سنجش و وزارت علوم هر یک به نوبه ی خود برای داوطلبین و دانشجویان پختند و به خورد افراد دادند ، کسی یا سازمانی یا وزارت خانه ای پیدا می شد که اندکی هم به فکر دانشجویان می بود . گرچه بنابر تجربه دریافته ایم که این گونه بیانات به اندازه سر سوزن تاثیری نداشته و مسئولی را نمی توان پیدا کرد که با گوش جان این سخنان را بشنود . البته زیاد هم ایرادی به مسئولان دانشگاه و فلان وزارتخانه و فلان سازمان وارد نیست . مگر نه اینکه در این مملکت هر

بخش اجتماعی و فرهنگی

بخش اجتماعی و فرهنگی



بهرام که گور می گرفتی همه عمر ... (اندر حکایت طغیان جامعه ی رومانی علیه طبقه حاکم و درسی که تاریخ به سایر زمامداران می دهد)



انجامید . در واقع داستان چائوشسکو و مردم رومانی و آنچه بر سر آنان آمد ، برای ما چیزی بیش از خاطره و داستان است . شاید بهتر باشد بگویم تاریخ پیوسته تکرار می شود اما نه لزوماً برای همان ملت .

در سال ۱۹۶۵ ، پس از مرگ گئورگی گئورگیو دژ ، نیکلای چائوشسکو سکان هدایت حزب کمونیست رومانی را در دست گرفت . چائوشسکو در ابتدا با افزایش روابط دیپلماتیک با کشور های غیر کمونیستی و بلوک غربی ، برخلاف آن چه که تا آن زمان از کشور های کمونیستی دیده شده بود و انتظار می رفت ، توانست نگاه های مثبتی

هگل ، یکی از فیلسوفان مشهور غربی ، بیان می کند که تاریخ دوبار تکرار می شود . مارکس ، از اندیشمندان بنام علوم اجتماعی ، این سخن هگل را کامل می کند و می نویسد که بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت نمایشی - کمدی . حال آن که اگر بخواهیم به آیات قرآن نیز نظر بیفکنیم ، تاریخ نه دوبار بلکه پیوسته تکرار می شود و گویی هر بار تراژدیک تر از قبل .

حدود ۳۲ سال پیش ، در سال روز میلاد مسیح ، نیکلای چائوشسکو و همسرش النا به دار مجازات آویخته شدند . به حکم دادگاهی نمایشی که کمتر از یک ساعت به طول

۱۰ دسامبر

لاسلو توکس ، کشیش شهر مرزی تیمیشوارا (شهری که بیشتر هم صحنه نا ارامی هایی کوچک بود) ، بنا به فشار های دولت و نیرو های امنیتی اعلام کرد که ناگزیر به مهاجرت به مجارستان است . کسانی که در آن روز پس از شنیدن خبر در ساعات اولیه به کلیسای توکس آمدند تنها از نزدیکان و اعضای کلیسای او بودند اما رفته رفته بر تعداد کسانی که به کلیسا می آمدند افزوده می شد تا به آنجا که شهردار و مسئولین نزد معترضین آمده و آنان را به خویشتن داری و مقاومت در برابر تبلیغات دشمن دعوت کردند . مردمی که در ابتدا به کلیسا آمده بودند تنها هدفشان همدردی با کشیش بود اما وقتی رفته رفته بر تعداد مردم افزوده شد ، زمزمه ها تبدیل به فریاد ها شدند . تا آن روز تقریباً ۲۴ سال از آغاز حکومت دیکتاتوری چائوشسکو بر جامعه ی رومانی می گذشت .

۱۷ دسامبر

در حالی که چائوشسکو برای افزایش روابط دیپلماتیک و خرید نفت خام و فروش فناوری موشکی به ایران آمده بود ، فرمان سرکوب معترضان به هر طریق را صادر کرد که نهایتاً موجب کشته شدن ۵۸ نفر و زخمی شدن ۹۲ نفر گردید .

۱۹ دسامبر

دیکتاتور به رومانی برگشت. در همان روز در برنامه ای تلویزیونی به مانند همیشه ابتدا دستاورد های خیالی خود و

را به خود جلب کند . همچنین با سرعت گرفتن صنعتی سازی کشور ، توسعه و رفاه عمومی در جامعه مشهود شد . تا سال ۱۹۷۱ ظاهراً همه چیز بر وفق مراد بود ، اما گویی این تنها آرامش پیش از شروع خفقان ، سرکوب ، سانسور ، کنترل شدید ، فقر و فلاکت و دیکتاتوری طولانی مدت بود. آن چه بر سر رومانی آمد ، آن چیزی است که دیر یا زود بر سر هر حکومت توتالیتار آمده و خواهد آمد . مگر نه آن که در آموزه های اسلامی و احادیث نیز تاکید شده است که الحکومه یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم . به قول ادوارد دالبرگ اکتون که می گوید : « قدرت فساد می آورد و قدرت مطلق ، فساد مطلق » .

در سال ۱۹۷۱ ، نیکلای چائوشسکو به دیدار کشور های هم کیش خود مانند کره شمالی ، ویتنام شمالی و شوروی رفت و شد آن چه که از آن گریزی نبود . در همان سفر بود که نیکلا تحت تاثیر شخصیت و کشورداری کیم جونگ ایل قرار گرفت . از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۹ اتفاق خاصی در رومانی رخ نداد جز آن که مردم روز به روز بیشتر در باتلاق فقر و فلاکت فرو رفتند ، سانسور و خفقان بی داد می کرد و روز به روز بیشتر از دستاورد های خیالی چائوشسکو که اخیراً پدر ملت و رهبر بزرگ نامیده می شد ، در رسانه ها تقدیر به عمل می آمد . البته در سال ۱۹۸۴ ، اعضای تجدد طلب حزب کمونیست علیه چائوشسکو کودتایی نافرجامی را ترتیب دادند که موجب پاکسازی های درون حزبی زیادی شد و مانند هر جریان دگراندیشی دیگری در هر حکومت توتالیتار سرنوشتی جز شکست نداشت .

پیشرفت در اهداف ضد سرمایه داری و شکست کشور های بلوک غرب را به مردم یاد آور شد و نیز در پایان سخنرانی ، تمام سستی ها و نواقص و فقر و فلاک و اعتراضات را نتیجه دسیسه و توطئه و تبلیغات دشمنان معرفی کرد .

۲۱ دسامبر

آخرین حضور نیکولای چائوشسکو در برابر انظار عمومی در راستای سنتی دیرپا بود . چند هزار کارگر قابل اعتماد را از کارخانه های اطراف بخارست به شهر آوردند . آن ها شب را زیر نظارت حزب کمونیست رومانی در مهمان خانه ها و خوابگاه های پادگان ها در بخارست گذراندند . صبح ۲۱ دسامبر ، جمعیت در برابر ساختمان کمیته ی مرکزی شهر بخارست تجمع کردند تا به سخنان هماهنگ کننده ، لقبی که دیکتاتور رومانی به خودش داده بود ، گوش فرا دهند . دو جارچی حزب که وظیفه ی شعار دادن و شور و حال بخشیدن به تجمعات را داشتند ، شروع کردند به طرح شعارهای آشنای قدیمی علیه خرابکاران که مسئول تمام مشکلات رومانی بودند . سپس چائوشسکو از گوشه ی بالکن ساختمان کمیته ی مرکزی پا پیش گذاشت و در برابر ردیفی از میکروفون ها قرار گرفت تا سخنرانی اش را شروع کند . لحظاتی بعد سخنرانی آغاز شد . طبق معمول جمعیت با فریادهای خودجوش ، سخنان چائوشسکو را هرازگاهی قطع می کردند تا شعارهای متملقانه ای را تکرار کنند . سخنرانی دیکتاتور مشابه یکی از همان سخنرانی هایی بود که مردم طی سال های اخیر به حد منجرکننده ای آن ها را از زبان او شنیده بودند . هشت دقیقه از آغاز سخنرانی او

نگذشته بود که جمعیت بار دیگر سخنانش را قطع کردند اما این تقطیع از نوع دیگری بود . عده ای از بین صفوف عقبی این تجمع صدهزار نفری به شکل بی سابقه شروع به هو کردن و سوت کشیدن کردند و سپس فریاد برآوردند : « تی می شوا را » . تلویزیون رومانی ، به لطف دوربین هایی که در نقاط مختلف میدان نصب شده بود ، کل این صحنات را مستقیماً پخش کرد و بی هیچ سانسوری مردم را در جریان این حادثه گذاشت . چائوشسکو به تته پته افتاده بود و همسرش به او توصیه می کرد که با یک وعده جو ملتهب را آرام کند . چائوشسکو بی هیچ برنامه ای وعده داد که ۱۰۰ لی بر حقوق کارگران خواهد افزود . النا نیز مردم را به خویشن داری دعوت می کرد اما لحظه ای نبود که فریاد معترضین قطع شود . چائوشسکو به سران ارتش دستور سرکوب داد اما آنها زیرکانه از اجرای دستوراتش امتناع ورزیدند . فردی که به جای چائوشسکو بر کرسی قدرت نشست یعنی ایلیسکو ، یک کمونیست و از وزرای سابق کابینه چائوشسکو بود . به این ترتیب رژیم عملاً دست نخورده ماند و تنها رهبر تندرو حذف و رهبری ملایم تر جایگزین شد . نهایتاً شش سال بعد ، پس از اعتراضات شدید و در یک انتخابات آزاد ، جامعه رومانی توانست رژیم دموکراتیکی را روی کار بیاورد .

دریایی از معانی در یک کوزه (تفصیل « گرداب » ، داستان کوتاهی از صادق هدایت)



وجود دارند که اگر زمانی به آن ها پرداخته شود و حقیقتی در مورد آن ها آشکار شود ، سبب تغییرات بسیار بزرگی خواهد شد که زندگی را به طور کلی دگرگون می سازد . به گونه ای که دیگر مشابه آن چه که در گذشته بر فرد می گذشته است ، نباشد . فریب ها شالوده زندگی و اساس آن را می سازند . ما با فریب در جامعه حاضر می شویم . یونگ ، روان شناس و روان کاو مشهور ، از آن به عنوان پرسونا یا نقاب یاد کرده است ؛ چهره ای که دوست داریم دیگران از ما ببینند . این مسئله به بخش درونی شخصیت ما و نوع نگاهی که دوست داریم از دیگران بگیریم بازمی گردد .

در سایه همین پرسونا نوع نگاهی که ما به بیرون از محیط اطراف داریم شکل می گیرد . یعنی به گونه ای که هم قابل قبول باشیم و هم به ارضا کردن نیازهای خود پردازیم . غیرت ، حسد و ناموس واژه هایی هستند که شاید در بحث های مربوط به آسیب شناسی اجتماعی بیشتر مطرح شوند .

همیشه نباید برای دریافت مفاهیم فراوان و معانی پیچیده ، به دنبال خواندن کتاب های مفصل و قطوری باشیم . گاه یک داستان کوتاه آن چنان ذهن آدمی را درگیر کرده و معانی غامضی را به آن منتقل می کند که شاید چندین کتاب هزار صفحه ای نیز نتوانند یک چنین رسالتی را انجام دهند . البته انتقال مفاهیم فراوان و پیچیده تنها در چند پاراگراف و در قالب یک داستان کوتاه ، قابلیت و هنر و سطح اندیشه ی بالای نویسنده را می طلبد . با اطمینان می توان نام صادق هدایت را در زمره ی چنین نویسندگانی قرار داد که بارها ، من جمله در داستان کوتاه « گرداب » ، قدرت نویسندگی خود را به رخ خوانندگان کشیده است . اکنون ما سعی کرده ایم در حد وسع و توانمان ، امواجی از دریای معانی و مفاهیمی که هدایت آن را در کوزه ای به نام گرداب گنجانده است ، برای شما خوانندگان گرامی تفصیل و تشریح کنیم . در زندگی تمامی انسان ها ، واقعیت های

برانگیزاند ، سبب اندوه و حزن ما می شوند . به گونه ای که فرد احساس می کند گرفتار شده است و دست و پا زدن همچون تلاش در مردابی است که او را هر لحظه فرو می برد و فرو می برد . گاهی راهی به جز فرار کردن نیست . درست شبیه به زمانی که همایون چمدان خود را می بندد تا همه چیز را فراموش کند و زندگی جدیدی را بدون هما و همسرش بسازد ، زندگی جدیدی که در آن به خاطراتی که با هما داشت فکر نکند . اما آیا این کار ممکن است ؟ مسلماً خیر !

بخشی از زندگی اش به هما مرتبط می شود ، به عروسک کوچکی که در خواب او شمع در دست دارد و به نوعی روشنایی خانه او می باشد . اما چه چیز سبب می شود که همایون تصمیم به سفر کردن و دل کندن از هما بگیرد ؟ حقیقتی برملا شده است که گویا همایون سال های سال در غربت به آن می اندیشیده اما هیچ گاه جرات بیان کردن آن را نداشته است . خشمی که معطوف همسر و همای عزیز خود می سازد ، شاید حاصل هزاران ساعت از افکار خیانت همسرش و بهرام به او بوده است . ساعت ها سپری شده است و باز هم همایون از پنجره به بیرون و برف روی شیروانی نگاه میکند . اما این بار خاطرات نیستند ، بلکه خشم و نفرت است که همچون برف انباشته می شوند و فرو می ریزند . حال غم جای خود را به خشم داده و نیروی روانی از درون به بیرون رانده شده و متوجه همسرش می شود که حالا شک او به یقین تبدیل شده است .

دیگر خبری از فریب های شیرین و این که بهرام مراقب

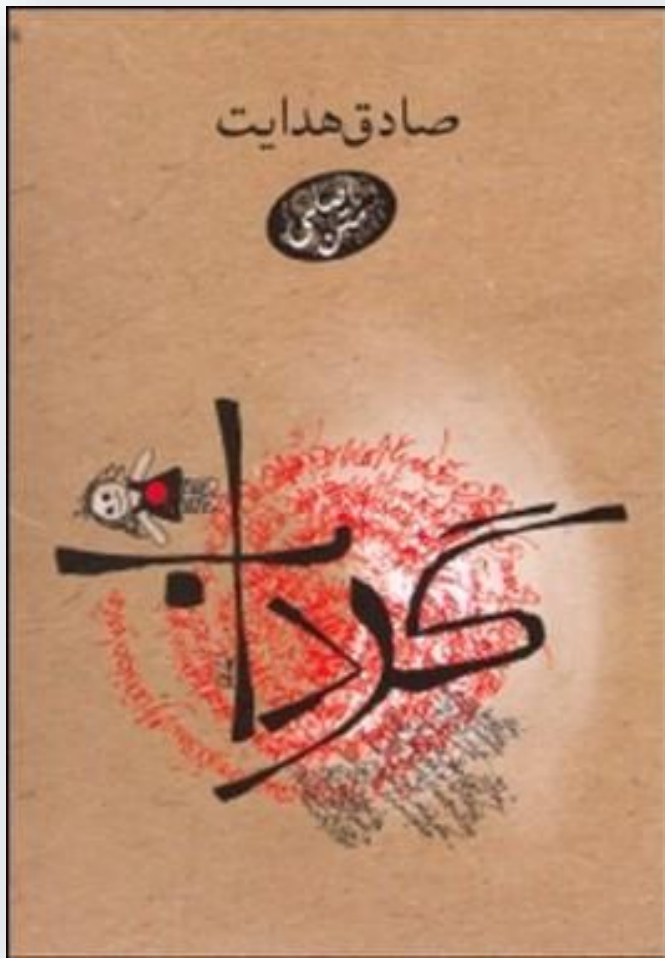
حقایق و ضعف هایی که شاید دوست نداریم به آنها فکر کنیم و یا از اندیشیدن به آنها می هراسیم . در هر حال پرسونا از طریق فریب هایی که به ما القا می کند ، ادامه حیات بدون تنش و کم استرس تر را فراهم می سازد . اما با باور کردن پرسونا به عنوان بدنه اصلی هویت ، هنگامی که یکی از فریب های زندگی آشکار و برملا شود ، چالش و تنشی را ایجاد می کند که حاصل یک عمر زندگی فرد را تحت شعاع خود قرار می دهد .

گرداب شاید توصیف و شرح حال زندگی بسیاری از ما باشد . شاید هیچگاه بهرامی را با خودکشی از دست ندهیم یا اتفاقی شبیه به آن را تجربه نکنیم . اما مرگ سایه سنگینی دارد که همه ما به نوعی آن را احساس می کنیم . از قدیم گفته اند مرگ شتری است که دم در هر خانه ای می خوابد . مرگ عزیزان و اطرافیان همواره غیرقابل باور بوده است ، به نوعی که شاید فرد را تا ماه ها پس از حادثه درگیر خود سازد . آن گاه زمانی فرا می رسد که زندگی ، نگاه همایون از پشت پنجره به محیط ماتم زده بیرون است و خاطراتی که چون برف روی شیروانی همسایه فرو میریزند .

بهرام ، دوستی قدیمی که برای همایون برادر بود و برای هما عمو ، دیگر وجود نداشت . اما هنگامی که چنین حادثه ای در زندگی ما رخ می دهد و درست در همین لحظه ، افکاری که سالیان درازی از خود دور نگاه داشته ایم به سراغمان می آیند و ترس از اینکه مبدا یکی از این افکار حقیقت داشته باشند و شاید ترس از اینکه مبدا خشم ما را

همسر و دختر وی می باشد ، نیست . همایون این اندیشه را در سر دارد که حتی شاید هما دختر خودش نباشد . هر چند خوب می داند که حقیقت تلخ این است که حتی اگر این فرضیه غلط باشد ، در سال هایی که همایون در بندر گز بوده است ، بهرام حق پدری بر گردن هما داشته است . همایون به کودکی خود می اندیشد . به روزگاری که شاد بود . شاید اگر یک بار دیگر متولد می شد و این شانس را داشت که دوباره زندگی کند ، هیچ گاه با بهرام رفیق نمی شد و شاید هیچ گاه با همسرش ازدواج نمی کرد .

او تصمیم به خودکشی می گیرد اما جسارت و جرات بهرام را ندارد و یا شاید هم خودش را گناهکار نمی داند . هنگامی که همایون تکه های نامه را پیدا می کند و آن را یکبار دیگر می خواند و متوجه می شود که بهرام از شرم عشقی نامشروعی که داشته است ، دست به خودکشی زده است ، گویا حقایق با او بازی می کنند . او نمی تواند باور کند که هما دختر خودش نیست ، پس بار دیگر برای دیدن او ، شاید برای آخرین بار راهی می شود . اما نکته مهم این جاست که درد ها برای او هیچ گاه پایانی ندارند .



کافه فیلم

(معرفی یک انیمیشن و یک فیلم سینمایی آن ورآبی به همراه توضیح مختصری از آن ها)



در بازار داغ فیلم های سینمایی ، انصافا نباید از برخی انیمیشن ها و کارتون هایی که به ظاهر برای کودکان ساخته می شوند اما دارای مفاهیم و داستان هایی پیچیده هستند نیز غافل شد . این انیمیشن های مذکور گاه به حدی مفاهیم سنگین و طعنه زننده ای را در خود جای می دهند که به شدت ذهن شخص را درگیر کرده و گویی در اصل برای بزرگسالان ساخته شده اند نه کودکان ! ترکیب این مفاهیم با داستان های جذاب و بیان ساده ی کودکانه ، انگار کودک درون آدمی را نیز به جنب و جوش می اندازد و حتی بیش از دیدن یک فیلم سرگرممان می کند . به همین دلیل گفتیم شاید بد نباشد که در کافه فیلم این شماره ، به نقد و توضیح یکی از همین انیمیشن ها که اخیرا سر و صدای زیادی را نیز به پا کرده است ، بپردازیم .

انیمیشن *SOUL* (روح)

انیمیشن *soul* این روزها طرفداران بسیار زیادی پیدا کرده است . از آن جا که بهتر است به جنبه های مختلف یک اثر توجه شود ، ما نیز در این یادداشت سعی کرده ایم که اندکی متفاوت تر به آن بپردازیم . با اینکه این انیمیشن از لحاظ پرداختن به جزئیات فوق العاده عمل کرده و شخصیت پردازی خوبی داشته است اما گویی یک چیزی کم دارد . انیمیشن روح مناسب برای افراد بالای ۱۳ سال معرفی گردیده اما در برخی از سکانس ها از مفاهیمی بهره می برد که شاید افراد بزرگسال نیز نتوانند آن مفاهیم سنگین را درک کنند ، امری که منجر شده





تا برخی از کودکان این انیمیشن را ترسناک توصیف کنند ! اگر یکی از آثار قدیمی تر کمپانی PIXAR یعنی انیمیشن Inside out را تماشا کرده باشید ، احتمالاً برتری آن را نسبت به soul از همان ابتدا حس خواهید کرد . چرا که از ساختار بسیار منسجم تری برخوردار است اما از جمله نقاط ضعف soul عدم تمرکز داستان بر شخصیت اصلی اش یعنی جو می باشد و از یک سکansı به بعد داستان حول محور شخصیتی به نام ۲۲ میگردد .

استفاده از لحظه ی زندگی پیام ارزشمندی است اما تلاش ها و علاقه ی بسیار زیاد جو برای رسیدن به آرزویش مخاطب را علاقمند می سازد تا در نهایت شاهد موفقیت او در زمینه موسیقی باشد ، به عنوان فردی که رویاهایش را دنبال کرده است . چرا که لذت بردن از زندگی تناقضی با رسیدن به هدف ندارد اما کارگردان این دو مورد را امری جداگانه نشان داده است که گویا در صورت وجود یکی ، آن دیگری نقض خواهد شد .

« اگه به زمین برگردی چی کار می کنی ؟ »

« مطمئن نیستم ، اما از تک تک لحظاتی که زندگی می کنم لذت خواهیم برد ! »

این تنها پیامی است که انیمیشن قصد انتقال به مخاطبانش را دارد . اینکه زندگی کرده و خود را محدود به هیچ امری نکنند . شکی نیست که این انیمیشن جزو یکی از بهترین انیمیشن ها است و پیام مهمی را درون خود دارد و آن این است که زندگی کوتاه است و باید از لحظه لحظه ی آن لذت برد اما در توصیف آن اندکی اغراق گردیده است .

فیلم سینمایی The Hours (ساعت ها)

« یک نفر باید بمیرد تا دیگران ارزش زندگی کردن را دریابند »

این فیلم حول محور سه زن می چرخد که شخصیت هایشان در هم تنیده است و با مساله ی بگرنجی مواجه شده اند به نام زندگی، فیلم در واقع مخاطب را دعوت به قضاوت در مورد افرادی می کند که از برخی اختلالات روانی رنج می برند ، شخصیت پردازی فیلم « ساعت ها » از جمله مواردی است که میتواند ساعت ها مورد بررسی قرار گیرد .

ما در این یادداشت سعی می کنیم به لحاظ روان شناختی تمرکز خود را بر شخصیت های کلیدی داستان قرار دهیم ؛ ویرجینیا وولف : خالق داستان خانم دالوی است که گویا شخصیت های این ماجرا از ذهن او سرچشمه گرفته اند . او شخصیتی افسرده دارد که سردرگم است و خواستار برگشته به شهر خود یعنی لندن می باشد . همچنین از زندگی روستایی خسته شده و به طرق مختلف نارضایتی خود را از زیستن نشان می دهد .

لورا : او که احتمالا از اختلال دو قطبی رنج می برد از همان ابتدا با صفت هیولا توصیف می شود ، لورا خود معتقد است که به واسطه نارضایتی شدید وی از زندگی که در فیلم مشخصا به آن اشاره ای نشده ، بین مرگ و زندگی ، زندگی را انتخاب کرده است .

کلاریسا : شخصیتی که نمی خواهد تلخی زندگی را باور کند و از همان ابتدا با لبخندی مصنوعی روزش را آغاز می کند و در تدارک یک مهمانی است . او در تلاش است تا از مکانیزم دفاعی انکار استفاده کند اما حوادث به وجود آمده مانع وی می شوند .

چارلز : مخاطب با شخصیت ناامید و افسرده ای مواجه است که علاوه بر بیماری ایدز ، هالوسینیشن شنیداری داشته و صداهایی



را گاه‌ها می‌شنود که گویا وجود خارجی ندارند . در عین حال کارگردان فیلم به فشار روانی وارد شده بر وی در زمان کودکی اش تاکید می‌کند ، چارلز که به پاس یک عمر تلاش در نویسندگی و جنگیدن برای زندگی برنده یک جایزه ادبی گردیده است ، خود معتقد است که صرفاً به واسطه زنده ماندن به او این جایزه را اهدا کرده اند .

موسیقی این فیلم بسیار عالی و روانشناسانه توسط فیلیپ گلاس ساخته شده و در روند تاثیرگذاری فیلم بسیار موفق عمل کرده است . تمام این عوامل دست به دست هم می‌دهند تا یکی از بهترین فیلم های دوران زندگیتان را شاهد باشید .



کتاب خانه ای از جنس صفر و یک



در شماره ی قبلی همین نشریه ، ذیل اطلاعیه ای به نام « معامله ای به سبک انسان های اولیه » ، مژده ی ایجاد فضایی برای به اشتراک گذاری و تبادل رایگان کتاب های مجازی و فایلی شما خوانندگان گرامی را داده بودیم . این وعده در شماره ی حاضر و شماره های بعدی فصل نامه ی خط قرمز ذیل سر عنوان « کتاب خانه ای از جنس صفر و یک » اجرایی می شود و لیست کتاب های موجودی که توسط شما عزیزان برای ما ارسال می شوند ، در هر شماره به روزرسانی خواهد شد . خواهشا جهت دریافت کتاب مورد نظرتان از این کتاب خانه و یا ارسال کتاب برای به اشتراک گذاری با سایر خوانندگان این نشریه ، به نشانی [@Addminn_daneshjooie](mailto:Addminn_daneshjooie) پیامی ارسال فرمایید .

با تشکر از همکاری شما ، گروه تحریریه ی فصل نامه ی خط قرمز

عنوان کتاب	فرمت فایل	حجم فایل	عنوان کتاب	فرمت فایل	حجم فایل
مدیر مدرسه	mp3	140 mb	سو و تون	mp3	75 mb
انسان خردمند	mp3	250 mb	خداوند الموت	pdf	7 mb
انسان خداگونه	pdf	12 mb	وقتی نیچه گریست	mp3	120 mb
جهان پس از کرونا	mp3	18 mb	عرفان و منطق	rar	100 mb
۲۱ درس برای قرن ۲۱	pdf	10 mb	صد سال تنهایی	pdf	20 mb

دانشجویان گرامی میتوانند انتقادات ، پیشنهادات و در صورت
تمایل یادداشت های خود جهت انتشار در نشریه را به نشانی
@Addminn_daneshjooie ارسال فرمایند . ارادتمند شما
سردبیر گروه تحریریه ، میلاد دهقانی .
برپایان آمد این دقتر حکایت ، پمچان باقی است
منتظر شماره بعدی فصلنامه ی **خط قرمز** باشید ...